



RESEARCH ARTICLE

War and Regime Change Strategy in Iran within Trump's Regional Policy

Abbas Mossalanejad^{ID}

Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: mossalanejad@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109035>

Received: 24 May 2026

Accepted: 24 July 2026

ABSTRACT

Since the inception of his first term in 2017, Donald Trump has consistently advocated for a policy of “war and regime change” toward Iran, a strategy he further prioritized during his second presidential term. Trump sought to induce fundamental shifts in the regional security architecture while simultaneously facilitating the rise of opposition groups within Iran. The Israeli-Iranian war of June and July 2025 can be viewed as the initial phase in the implementation of this strategy. In the aftermath of the June 2025 war, economic pressure on Iran intensified. Facing severe sanctions and economic constraints, Iran was compelled to adopt a policy of “shock therapy. Shock therapy is regarded as a precursor to social unrest and political instability. The primary research question of this article is: What strategy has Donald Trump employed toward Iran, and what are his core objectives? The article's hypothesis posits that “Trump centered his strategic policy on the strategies of war, regime change, and the restoration of U.S. regional hegemony.” This article utilizes the theories of war strategy and political structural change. These theorists, who are affiliated with conservative think tanks in the United States, have consistently emphasized the necessity of employing confrontational and challenging mechanisms against Iran through war, tactical military operations, security actions, and anti-Iran coalitions.

Keywords: War, Regime Change, Regional Hegemony, Economic Sanctions, Social Unrest, Political Capitulation.

Citation: Mossalanejad, Abbas (2026). War and Regime Change Strategy in Iran within Trump's Regional Policy. *Iranian Journal of Public Policy*, 12 (3), 60-74.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109035>

Published by University of Tehran



This Work Is licensed under a [Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)



مقاله پژوهشی

راهبرد جنگ و تغییر رژیم ایران در سیاست منطقه‌ای ترامپ

عباس مصلی‌نژاد 

استاد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

رایانامه نویسنده مسئول: mossalanejad@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109035>

تاریخ دریافت: ۳ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲ مرداد ۱۴۰۵

چکیده

دونالد ترامپ از سال ۲۰۱۷ همزمان با شروع دولت اول خود، همواره از «سیاست جنگ» و «تغییر رژیم» در ایران حمایت به عمل آورده و این راهبرد را در دوره دوم ریاست جمهوری خود در دستور کار قرار داد. ترامپ درصدد بود تا تغییرات بنیادین را در شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای به وجود آورده و از سوی دیگر، زمینه به قدرت رسیدن گروه‌های اپوزیسیون در ایران را فراهم آورد. جنگ اسرائیل علیه ایران در ژوئن و جولای ۲۰۲۵ را می‌توان گام نخستین تحقق چنین راهبردی دانست. در دوران پس از جنگ ژوئن ۲۰۲۵، فشارهای اقتصادی علیه ایران ادامه یافت. ایران در شرایط تحریم و محدودیت‌های اقتصادی ناچار به اتخاذ سیاست شوک‌درمانی شد. شوک‌درمانی گام نخستین بحران‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی کشور محسوب می‌شود. پرسش اصلی مقاله آن است که «دونالد ترامپ از چه راهبردی در برخورد با ایران بهره گرفته و چه اهدافی را در دستور کار خود قرار داده است؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که «ترامپ راهبرد جنگ، تغییر رژیم و بازتولید هژمونی منطقه‌ای آمریکا را محور اصلی سیاست راهبردی خود در ارتباط با ایران قرار داد». در تنظیم این مقاله از «راهبرد جنگ و تغییر ساخت سیاسی» استفاده شده است. نظریه‌پردازان این راهبرد که در زمره پژوهشگران مؤسسات محافظه‌کار در آمریکا محسوب می‌شوند، در مطالعات خود همواره بر ضرورت به‌کارگیری سازوکارهای پر مناقشه و چالش‌ساز برای ایران از طریق جنگ، عملیات تاکتیکی، کنش امنیتی و ائتلاف ضد ایران تأکید داشته‌اند.

واژگان کلیدی: جنگ، تغییر رژیم، هژمونی منطقه‌ای، تحریم اقتصادی، آشوب اجتماعی، تسلیم سیاسی.

استناد: مصلی‌نژاد، عباس (۱۴۰۵). راهبرد جنگ و تغییر رژیم ایران در سیاست منطقه‌ای ترامپ. فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، ۱۲ (۳)، ۶۰-۷۴.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109035>



ناشر: دانشگاه تهران

مقدمه

جنگ را می‌توان در زمره راهبردهای بنیادین سیاست خارجی گروه‌های محافظه‌کار در آمریکا دانست. اگرچه دموکرات‌ها نیز در بسیاری از جنگ‌های منطقه‌ای را برای تحقق اهدافی انتزاعی از جمله صلح‌سازی، امنیت‌سازی و موازنه، مشارکت داشته‌اند. هرگونه سیاستگذاری قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا در حوزه جنگ و صلح، تابعی از به‌کارگیری الگوها و سازوکارهایی است که زمینه طراحی راهبردی و کنش سازمانی برای تحقق اهداف پر منازعه و تنش‌ساز را فراهم می‌آورد. دونالد ترامپ همانند بسیاری دیگر از رؤسای جمهور آمریکا، از جنگ و کنش تاکتیکی پرمنافشه به‌عنوان ابزاری برای تولید قدرت و بهینه‌سازی فرآیند امنیت بهره گرفته است. تولید قدرت و امنیت در شرایط تهدید را می‌توان بخشی از ضرورت‌های سیاستگذاری راهبردی آمریکا در مقابله با ایران دانست. جنگ به‌عنوان بخشی از راهبرد بنیادین سیاست خارجی آمریکا محسوب شده که در نقاط عطف تاریخی مورد استفاده قرار گرفته است. آمریکا در سیاست منطقه‌ای و راهبردی خود اولاً از موازنه‌گرایی حمایت به عمل می‌آورد. ثانیاً موازنه‌گرایی را بر اساس نقش‌یابی مؤثر در سیاست منطقه‌ای می‌پذیرد. ثالثاً زمینه بهینه‌سازی روابط خود با سایر بازیگران برای اثربخشی راهبردی و ژئوپلیتیکی را فراهم می‌آورد. در این فرآیند برخی از رؤسای جمهور آمریکا از جمله جورج بوش پسر و دونالد ترامپ از سازوکارهای جنگ پیشدستانه علیه بازیگران رقیب منطقه‌ای بهره گرفته و از این طریق تلاش دارند تا به سطح بالاتری از هژمونی نایل شوند (مصطفی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۱۴۰). ایران ادراک متفاوتی نسبت به آمریکا و اسرائیل دارد. تجربه انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی بیانگر واقعیت‌های تراژیک سیاست قدرت‌های بزرگ برای امنیت ملی ایران بوده است. در چنین شرایطی طبیعی است که کشوری همانند ایران که از قابلیت‌های ژئوپلیتیکی برخوردار باشد و ابزارها و شرایط لازم را برای «قدرت دفاعی» و «قابلیت‌های بازدارنده» فراهم سازد. این امر نشان می‌دهد که هرگونه کنش راهبردی کشورهایی از جمله ایران، تابعی از الگوی رفتاری بازیگران رقیب و متخاصم است. جنگ‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، بخشی از واقعیت ارتقاء موقعیت آمریکا در ساختار نظام جهانی محسوب می‌شود. جایگاه‌یابی آمریکا اولین بار در فضای جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸ و در دوران ریاست جمهوری «مک‌کینلی» حاصل شد. بنابراین جنگ را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و راهبردی هر جامعه و ساخت بین‌المللی به‌ویژه در آمریکا دانست. تغییرات ابزاری و فناورانه در زمره عوامل محسوب می‌شود که به جنگ‌های منطقه‌ای شتاب داده و از این طریق، موقعیت قدرت‌های بزرگ در ساخت جهانی بازتولید می‌شود.

نشانه‌شناسی سیاست تغییر رژیم ایران

ترامپ و نتانیاهو همواره از سیاست تغییر رژیم در ارتباط با ایران بهره گرفته و این موضوع را به‌عنوان بخشی از انگاره راهبردی خود در اجرای نظریه «تخریب شکنده» قرار داده بودند. گام اول تحقق چنین هدفی مبتنی بر عملیات غافلگیرانه و جنگ اسرائیل علیه ایران در ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ می‌باشد. این مرحله تاریخی را می‌توان نقطه آغازین اجرا و تحقق عملی راهبرد تغییر رژیم دانست. در روزهای نخستین جنگ، طیف گسترده‌ای از فرماندهان نظامی و مقام‌های راهبردی ایران هدف عملیات نظامی اسرائیل واقع گردیدند. اسرائیل در روند عملیات، بخش قابل توجهی از تأسیسات راهبردی ایران را هدف قرار داده و امیدوار بود که در ساخت سیاسی و امنیتی کشور، خلاء قدرت ایجاد شود، درحالی‌که با بحران انتخاب روبرو شد (گلاس، ۱۴۰۳: ۷۱). گام دوم اجرای سیاست تغییر رژیم در ایران مربوط به عملیات مشترک آمریکا و اسرائیل در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ می‌باشد. در این روند، طیف گسترده‌ای از «دارایی‌های راهبردی» ایران هدف کنش نظامی و امنیتی قرار گرفتند. در روزهای پس از آغاز جنگ که همراه با اقدامات پر حجم نظامی علیه مراکز بوروکراتیک کشور از جمله بیت رهبری، شورای عالی دفاع و شورای معاونین وزارت اطلاعات بود، آمریکا و اسرائیل احساس می‌کردند که به مازاد قدرت برای ایجاد خلاء امنیتی در ایران نایل شده‌اند. رهیافت تغییر رژیم، ارتباط

درهم‌تنیده‌ای با نظریه انتقال قدرت «آبرامو ارگانسکی»^۱ دارد. انتقال قدرت می‌تواند ماهیت درون‌زا داشته و یا تحت تأثیر ضرورت‌های اقتصاد و سیاست جهانی قرار گرفته و در سه مرحله انجام پذیرد. در مرحله اول دارای قدرت بالقوه است، در مرحله دوم قدرت افزایش پیدا می‌کند و مدار صنعتی شدن طی می‌شود و در مرحله سوم، قدرت هر کشور توسعه یافته و از کارایی بالای اقتصادی برخوردار می‌شود. کشور قوی در برابر روند قدرتمند شدن یک رقیب یا آن را نابود می‌سازد و یا آنکه مانع توسعه راهبردی آن می‌شود و از این طریق تلاش می‌کند تا قدرت کشور متخاصم را محدود و کنترل نماید (مشیرزاده، ۱۴۰۴: ۴۸). عملیات مشترک آمریکا و اسرائیل می‌توانست محدودیت‌های بیشتری را علیه ساختار سیاسی ایران به وجود آورد. پیگیری اهداف مربوط به راهبرد تغییر رژیم در ایران، ماهیت مرحله‌ای و تصاعیدبانده داشته و مبتنی بر ریسک انجام عملیات نظامی و امنیتی بوده است. سیاست مهار و محدودسازی قابلیت اقتصادی ایران، زمینه لازم برای جدایی ساختاری و قطبی شدن ساخت اجتماعی و نظام سیاسی را فراهم آورد. در ادامه این فرآیند، رویارویی اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و اسرائیل علیه ایران به وجود آمد. بازتولید بحران مشروعیت، تشدید جنبش‌های اجتماعی و تبدیل آن به بحران‌های امنیتی را می‌توان در زمره اقدامات و سازوکارهایی دانست که تحقق راهبرد تغییر رژیم را تسهیل می‌نمود. نشانه‌های مرحله‌ای سیاست تغییر رژیم در ایران را می‌توان بر اساس شکل‌بندی‌های ذیل تبیین نمود:

مهار و محدودسازی قدرت سیاسی و منطقه‌ای ایران

امریکا، اسرائیل و بسیاری از کشورهای منطقه‌ای خلیج فارس و خاورمیانه در سال‌های قرن ۲۱ به این موضوع واقف شدند که ایران به‌عنوان بازیگر و «قدرت در حال ظهور منطقه‌ای» است. در چنین شرایطی، زمینه برای مهار و محدودسازی قدرت ایران به لحاظ اقتصادی، راهبردی و ژئوپلیتیکی به وجود آمد. «سیاست مهار دوجانبه» را می‌توان انگاره آمریکا برای محدودسازی قدرت ایران و عراق در سال‌های دهه ۱۹۹۰ دانست. در این دوره تاریخی، ایران در وضعیت «مهار محدود و قابل کنترل» قرار داشت. در سال‌های پس از «عملیات شوک و بهت» آمریکا در عراق، زمینه برای «خلاء قدرت منطقه‌ای» به وجود آمد. ایران از فضای ایجاد شده بهره گرفته و قابلیت تاکتیکی خود در محیط منطقه‌ای را به گونه تدریجی افزایش داد. در سال ۲۰۰۶ مفهوم «ظهور شیعه» از سوی «ولی نصر» مطرح شد و این انگاره شکل گرفت که نشانه‌هایی از گسترش قدرت منطقه‌ای ایران به‌عنوان تهدیدی برای آینده سیاسی آمریکا و متحدین این کشور محسوب می‌شود. آمریکا و کشورهای جهان عرب، قدرت‌یابی ایران را در قالب «نظریه هلال شیعی» مطرح نموده و به این موضوع توجه داشته‌اند که ایران در حال شکل‌گیری «محور مقاومت» در منطقه است. در فرآیند ظهور مرحله‌ای ایران، بسیاری از کشورهای منطقه‌ای، روند قدرت‌سازی جمهوری اسلامی که مبتنی بر «ضرورت‌های ژئوپلیتیکی» و «دفاع منطقه‌ای» بوده است را به‌عنوان تهدیدی برای خود تلقی نمودند. در چنین شرایطی بود که هرگونه بهره‌گیری ایران از سازوکارها، ابزارها و قابلیت‌های مؤثر برای کنش دفاعی و مقابله‌جویانه را به مثابه نیروی تغییردهنده موازنه منطقه‌ای بیان داشتند. قدرت‌یابی مرحله‌ای ایران منجر به تغییر در انگاره‌های سیاسی و مبانی اندیشه‌ای جهان غرب و کشورهای منطقه‌ای نسبت به جمهوری اسلامی شد. در نگرش «استفان والت»^۲، هرگاه کشوری به مازاد قدرت منطقه‌ای دست یابد، نشانه‌هایی از «موازنه تهدید» علیه این بازیگر به وجود می‌آید. در این فرآیند، شرایط برای همکاری‌های چندجانبه آمریکا، اسرائیل و کشورهای منطقه‌ای در مقابله با ایران فراهم شد. برگزاری «اجلاس شرم‌الشیخ» را می‌توان در زمره شرایطی دانست که سیاست مقابله و رویارویی با ایران به‌عنوان انگاره‌ای منطقه‌ای و بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفت. در سال‌های دهه دوم قرن ۲۱، روند مقابله با شاخص‌های قدرت منطقه‌ای ایران شتاب بیشتری پیدا کرد. در این شرایط، زمینه برای بهره‌گیری از راهبرد «تحریم‌های فلج‌کننده» از سوی «هیلاری کلinton» در سال ۲۰۱۲ و «تحریم‌های شکننده» توسط «مایکل پومپئو» در سال

1 . A.Organski

2 . Stephen Walt

۲۰۱۸ به وجود آمد. تحریم‌های یاد شده، شرایط اقتصادی و راهبردی ایران را با چالش‌های گسترده‌تری روبرو نمود. به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ را می‌توان به‌عنوان نقطه عطفی برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران و رویارویی با قابلیت‌های تاکتیکی جمهوری اسلامی دانست. اگرچه انگاره توافق با امریکا در دوره بایدن می‌توانست برخی از محدودیت‌های اقتصادی و راهبردی ایران را کاهش دهد، اما در تفکر راهبردی جمهوری اسلامی، این آموزه وجود داشت که هرگونه انعطاف‌پذیری دیپلماتیک منجر به شکل‌گیری چالش‌های امنیتی فراگیر و تصاعدیابنده در آینده خواهد شد. بر اساس چنین نگرشی، ایران و ایالات متحده در دوره بایدن به توافق هسته‌ای نایل نشدند. حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ «عملیات طوفان الاقصی» را در اسرائیل به انجام رسانده و این امر چالش‌های جهان غرب در برابر ایران را به گونه تدریجی تشدید نمود. جنگ‌های منطقه‌ای و تصاعد بحران در خاورمیانه منجر به افزایش ضریب کنش امنیتی جهان غرب، اسرائیل و حتی کشورهای منطقه‌ای علیه ایران شد. امریکا و اروپا در برابر کنش تهاجمی اسرائیل علیه حماس و مردم غزه هیچگونه واکنشی به انجام نرساندند. در این شرایط «نتانیاهو» از انگیزه و ابتکار عمل بیشتری برای مقابله با حماس، حزب‌الله و برخی دیگر از بازیگران جبهه مقاومت برخوردار شد. اگرچه ایران سیاست خویشترنداری تدریجی را در دستور کار قرار داده بود، اما تصاعد بحران چالش جدی برای امنیت ملی ایران ایجاد نمود. محدودیت‌ها و فشارهای سیاسی امریکا و اسرائیل علیه ایران در دهه دوم و سوم قرن ۲۱ به گونه‌ای بوده که ایران احساس می‌کند در «محاصره راهبردی» قرار گرفته و برای مقابله با چنین وضعیتی نیازمند تولید قدرت است. «ریچارد نفیو»^۱ به این موضوع اشاره دارد که امریکا باید بر فشارهای سیاسی و اقتصادی علیه ایران بیفزاید تا از این طریق نارضایتی‌های داخلی گسترده‌تر شده و ساخت اجتماعی بتواند رژیم سیاسی را به چالش فرا خواند. محدودیت‌های اقتصادی، شکنندگی نظام سیاسی را افزایش خواهد داد (Nephew, 2026:52). سیاست محدودسازی اقتصادی و مهار ایران منجر به شکل‌گیری چالش‌های اجتماعی و اقتصادی فراگیر شد. ایران پس از جنگ ژوئن ۲۰۲۵ اسرائیل، با نشانه‌هایی از چالش‌های اقتصادی و راهبردی روبرو شد. ساخت دولت فاقد منابع مالی لازم برای تأمین زندگی اجتماعی بود. تحریم‌های اقتصادی امریکا در این دوران تاریخی علیه ایران افزایش پیدا کرد. به همین دلیل است که چالش‌های اقتصادی و سیاست شوک‌درمانی، زمینه‌های لازم برای بحران اجتماعی ۱۸ و ۱۹ دی ماه ۱۴۰۴ را به وجود آورد. علت اصلی بحران اجتماعی، اقتصادی و امنیتی ایران را می‌توان محدودیت‌های اقتصادی ناشی از سیاست‌های تحریم دانست. در این دوران شاخص‌های «شکاف اجتماعی و اقتصادی» ایران تصاعدی شد. هرگاه شکاف‌های اجتماعی افزایش پیدا کند، زمینه برای «قطعی شدن ساخت دولت و جامعه» نیز فراهم می‌شود. در این شرایط، نشانه‌هایی از «ابهام سیاسی و امنیتی» شکل گرفته که نقش مؤثری در افزایش انگیزش ترامپ و نتانیاهو برای کنش تهاجمی و جنگ ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ علیه ایران داشت. در روزهای نخستین جنگ، ایران با نشانه‌هایی از «غافلگیری تاکتیکی و عملیاتی» روبرو شد. شهادت رهبری جمهوری اسلامی و بسیاری از فرماندهان نظامی و امنیتی این احساس را ایجاد کرد که هرگونه اعتراض اجتماعی نسبت به ساخت دولت می‌تواند شرایط لازم برای بی‌ثبات‌سازی ساخت قدرت در ایران را به وجود آورد. سرویس‌های امنیتی امریکا و اسرائیل هرگونه خلاء قدرت و فضای «دولت بی‌سر»^۲ را به‌عنوان زمینه‌ای برای تغییر رژیم در ایران تلقی می‌کردند. این امر بر اساس نظریه «ژان باتیست» در فرآیند راهبردی می‌تواند نقش تعادلی و یا رقابتی را به وجود آورد (مصطفی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۷۳). در چنین شرایطی بود که رسانه‌های خبری و تحلیلی امریکا و اسرائیل به ویژه «شبکه ایران اینترنشنال» و کارشناسان آن تلاش غیر مؤثری برای تهییج گروه‌های اجتماعی و تشدید اقدامات اعتراضی نسبت به ساخت دولت ایران به کار گرفتند. رهبران سیاسی امریکا و اسرائیل انتظار داشتند که ساخت اجتماعی کشور برای انجام اعتراض‌های سیاسی و مقابله با نهادهای حکومتی بسیج شوند. چنین انگاره‌ای هیچگونه نتیجه عملی برای تحقق راهبرد تغییر رژیم در ایران را دربر نداشت.

1 . Richard Nephew

2 . Head Less Government

راهبرد چمن‌زنی و تصاعد مرحله‌ای منازعه

«راهبرد چمن‌زنی»^۱ اولین بار توسط نهادهای پژوهش راهبردی اسرائیل برای مقابله با جنبش مقاومت نظیر حماس و حزب‌الله تبیین و طراحی شده است. هدف از تنظیم چنین راهبردی را می‌توان مدیریت تنش‌های کوتاه مدت و منازعات منطقه‌ای دانست. واقعیت آن است که سیاست رویارویی مرحله‌ای و تدریجی نتایج پرمخاطره و چالش‌های غیر قابل جبران خواهد داشت؛ اول آنکه زمینه کشتار غیر نظامیان را به وجود می‌آورد. نکته دوم آن است که به هیچ وجه منجر به حل بنیادین و ریشه‌ای منازعات سیاسی نمی‌شود. راهبرد چمن‌زنی بخشی از سیاست امنیتی ترامپ و نتایجی بوده که در ارتباط با گروه‌های مقاومت و ایران مورد استفاده قرار گرفته است. این راهبرد مبتنی بر حملات دوره‌ای به منظور کاهش توان موشکی و پهبادی ایران و قابلیت‌های جبهه مقاومت بوده است. تحقق چنین سازوکارهایی از سیاست خصمانه و تهاجمی در شرایطی حاصل می‌شود که راهبرد چمن‌زنی بتواند زمینه اجماع‌سازی منطقه‌ای و پیوند با کنش راهبردی بازیگران ساختاری به ویژه ایالات متحده را فراهم سازد. کنش تاکتیکی و راهبردی چمن‌زنی مبتنی بر رویارویی با کارگزاران و نیروهای جبهه مقاومت بوده که به گونه تدریجی در مقابله با مراکز حساس و حیاتی ایران گسترش و تسری پیدا کرده است (Yaghobiyan, 2026: 45). گام نخستین در به‌کارگیری راهبرد کنش مرحله‌ای و سیاست چمن‌زنی اسرائیل علیه ایران، قطبی‌سازی ساخت سیاسی و شکل‌بندی قدرت در محیط منطقه‌ای است. گام ثانویه ماهیت هویتی داشته که الگو و شدت منازعات را تشدید می‌کند. گام سوم مبتنی بر سازوکارهای کنش عملیاتی و بهره‌گیری از مزیت نسبی اطلاعاتی در حوزه هوش مصنوعی، نفوذ در شبکه و بهینه‌سازی کنش تاکتیکی می‌باشد. در چنین شرایطی اسرائیل توانست منازعات را در یک دوره تاریخی بازتولید نموده و در نتیجه شرایط اجتماعی و ساختاری برای رویارویی مؤثر با جبهه مقاومت را به وجود آورد. جنگ یکی از نشانه‌های بحران لیبرال دموکراسی در قرن ۲۱ محسوب می‌شود که توسط کشورهای جهان غرب به کار گرفته شده است (کاستلز، ۱۳۹۹: ۸۵). راهبرد چمن‌زنی توانست مدیریت نظامی ایران را تضعیف نماید، اما این امر در طولانی مدت قابلیت‌های جمهوری اسلامی و انگیزش سیاسی جامعه ایران برای قدرت‌یابی در آینده را تحت تأثیر قرار داد. راهبرد چمن‌زنی در ارتباط با ایران و جبهه مقاومت، انگاره ذهنی و مطالبات نهفته آنان برای قدرت‌یابی در آینده را شکل می‌دهد. تداوم خصومت بین گروه‌های سیاسی رقیب که در فضای منازعه و رویارویی ناهم‌تراز قرار گرفته‌اند، در آینده شکل جدیدی از موازنه اقتصادی و راهبردی را به وجود می‌آورد. موفقیت هر راهبرد بر مبنای میزان اثربخشی آن در فضای آینده قابل تحلیل و تصور است (Yaghobiyan, 2026: 47).

راهبرد تشدید منازعات هویتی

کشورهای در حال توسعه عموماً با نشانه‌هایی از بحران هویت روبرو می‌شوند. ارزیابی سیستم‌های اطلاعاتی و امنیتی امریکا و اسرائیل نسبت به ساخت سیاسی و اجتماعی ایران مبتنی بر نشانه‌هایی است که حکومت در وضعیت قطبی شدن و تضادهای داخلی قرار دارد. تحریم‌های اقتصادی و تحول در فناوری جامعه شبکه‌ای را می‌توان در زمره عواملی دانست که برخی از چالش‌های ساخت حکومتی از جمله: «جدایی هنجاری»، «تضادهای طبقاتی»، «بحران توزیع» و «بحران مشارکت و مشروعیت» را منعکس می‌ساخت. افزایش تورم و رشد اعتراضات اجتماعی، عامل بنیادین تصاعد چنین تضادهایی می‌باشد. امریکا و اسرائیل در راستای تحقق سیاست تغییر رژیم در صدد برآمدن تا شرایط لازم برای «تشدید منازعات هویتی» در ایران را فراهم آورند. در نگرش تحلیلگران و نظریه‌پردازان امنیتی اسرائیل، ایران سال‌های ۲۰۲۵-۲۶ با شکاف‌های نسلی، هویتی، اقتصادی و هنجاری روبرو شده است. بر اساس این گونه از قالب‌های تحلیلی، هر یک از شکاف‌های سیاسی و اجتماعی می‌تواند در فضای جنگ خارجی فعال شده

۱. Mowing The Grass استعاره‌ای است که به حملات و عملیات‌های نظامی یا امنیتی دوره‌ای و کوتاه مدت برای تضعیف توان نظامی و زیرساخت‌های گروه‌های متخاصم اطلاق می‌شود.

و از سوی دیگر، زمینه برای تحقق اهداف بازیگران متعارض بین‌المللی در ارتباط با ایران به وجود آید. شاخص‌های تضاد هویتی را می‌توان در ارتباط با موضوعات قومی، جنسیتی، زبانی، مذهبی و ... مورد توجه قرار داد. بسیاری از حوزه‌های جغرافیایی که دارای تفاوت‌های مشهود هویتی بوده‌اند، به گونه‌ی تدریجی در فضای تضادهای سیاسی و امنیتی قرار گرفته‌اند. هرگونه بحران اجتماعی، ضریب انسجام‌بخشی ساختار سیاسی را کاهش می‌دهد. تشدید منازعات هویتی در زمره‌ی نشانه‌های اصلی شکاف اجتماعی بوده که زمینه‌ی اجرا و تحقق سیاست تغییر رژیم در ایران را فراهم می‌سازد. برخی از کشورهای همسایه به این موضوع اشاره داشتند که در آینده بحران سیاسی و اجتماعی را به داخل ایران تسری می‌دهند (England, & Foy, 2026: 6). «تد رابرت گار»^۱ قالب‌های مفهومی «محرومیت نسبی و انتظارات فزاینده» و «جیمز دیویس»^۲ نظریه‌ی چگونگی و فرآیند تأمین نیاز گروه‌های شهروندی را در قالب «منحنی J»^۳ بیان داشته‌اند. بر اساس چنین رهیافت‌هایی، هرگاه کشوری انسجام اجتماعی، سیاسی و ساختاری خود را از دست بدهد، با چالش‌های امنیتی نوظهور روبرو خواهد شد. رهبران سیاسی آمریکا و اسرائیل احساس می‌کردند که جنگ به‌عنوان عامل محرکی برای پایان بخشیدن به ساخت قدرت سیاسی و تهییج گروه‌های اجتماعی علیه حکومت محسوب می‌شود؛ درحالی‌که ایران پس از جنگ توانست انسجام اجتماعی و ساختاری خود را بازتولید نموده و محور اصلی تعرض خود را علیه آمریکا و اسرائیل قرار دهد. نظریه‌پردازانی از جمله «کارل اشمیت»^۴ هرگونه کنش سیاسی بازیگران را بر اساس معادله‌ی قدرت و کنش ارتباطی آنان تبیین می‌کنند. در چنین نگرشی، «امر سیاسی» موضوعی تقلیل‌گرایانه محسوب شده که نقش مؤثری در ائتلاف‌ها و یا رویارویی بازیگران ایفا می‌نماید. هرگاه الگوی کنش بازیگران ماهیت هویتی پیدا کند، در آن شرایط زمینه برای جنگ و منازعه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در ادبیات سیاسی برخی از مقام‌های حکومتی ایران و اسرائیل مشاهده شده که آنان «دیگری» را به مثابه «تهدید هویتی و موجودیتی» می‌دانند. در روند هویتی شدن منازعه علیه جبهه مقاومت، اسرائیل توانست طیف گسترده‌ای از کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ را در مقابله با ایران و بازیگران منطقه‌ای متحد نماید. ائتلاف علیه جبهه مقاومت منجر به شرایطی شد که به موجب آن بر اساس کنش تاکتیکی اسرائیل، حماس، حزب‌الله و بسیاری دیگر از نیروهای جبهه مقاومت که در زمره‌ی نیروهای نیابتی ایران در محیط منطقه‌ای تلقی می‌شدند، به گونه‌ی تدریجی کارکرد امنیتی خود برای مقابله با سیاست‌های منطقه‌ای اسرائیل را از دست دادند. بهینه‌سازی قدرت نظامی ایران بخشی از واقعیت سیاسی و امنیتی بوده که نظریه‌های امنیتی آن را توضیح می‌دهد (رحیمی، ۱۴۰۴: ۳۵). هویتی شدن منازعات با انگاره‌های کنش ساختاری پیوند یافت. آنچه «باری بوزان»^۵ در قالب رهیافت «کنش ساختاری و هویتی» بیان داشته بود را می‌توان در فرآیند کنش تاکتیکی آمریکا و اسرائیل علیه جبهه مقاومت مشاهده نمود. همبستگی بسیاری از کشورهای غربی به موازات واحدهای سیاسی منطقه‌ای، زمینه‌ی رویارویی تصاعدياننده اسرائیل و نیروهای مقاومت را امکان‌پذیر ساخت. تغییر در فناوری جامعه‌ی شبکه‌ای و هوش مصنوعی را می‌توان در زمره‌ی ابزارهایی دانست که اجرا و تحقق اهداف راهبردی آمریکا و اسرائیل برای محدودسازی قدرت و مقابله با جبهه مقاومت را فراهم آورد (Yadlin, 2026: 5). رویارویی بازیگران ساختاری با کشورهای منطقه‌ای از جمله ایران که فاقد پشتیبانی منطقه‌ای و بین‌المللی است، به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر چالش‌های خاص خود را ایجاد کرده است. اگرچه ایران کشوری با زیرساخت‌های نظامی پیشرفته و قابلیت غنی‌سازی هسته‌ای توسعه یافته می‌باشد، اما چنین قابلیت‌هایی در برابر عملیات نظامی گسترده آمریکا و اسرائیل کارایی چندانی به همراه نداشته است. جنگ‌های ژوئن ۲۰۲۵ و ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ را می‌توان در زمره‌ی سازوکارهای کنش تهاجمی علیه ایران دانست؛ روندی که اگرچه بخش قابل توجهی از قدرت منطقه‌ای، قابلیت تاکتیکی و سازمان راهبردی در ایران را محدود و غیر مؤثر نمود، اما در نهایت ترامپ با چالش‌های اقتصادی، اجتماعی و راهبردی روبرو شد (Kagan, 2026: 35).

1 . Ted Robert Gurr

2 . James Davies

۳. "منحنی J" الگویی را نشان می‌دهد که با یک کاهش شروع می‌شود و با یک افزایش چشمگیر دنبال می‌شود.

4 . Carl Schmitt

5 . Barry Buzan

راهبرد مقابله ژئوپلیتیکی با الهام بخشی منطقه‌ای ایران

کارگزاران سیاست خارجی و امنیتی آمریکا به این موضوع توجه و اشاره دارند که ایران دارای اهداف راهبردی برای اثربخشی در حوزه منطقه‌ای بوده و در صدد است تا «ایران منطقه‌ای» با انگاره اسلامی و ایدئولوژیک را بازتولید نماید. هرگونه از مؤلفه‌های یاد شده نقش مؤثری در شکل‌گیری «ژئوپلیتیک بحران» و «آشوب امنیتی» دارد. ایران منطقه‌ای به لحاظ راهبردی از انگیزه لازم برای کنش عملیاتی علیه بازیگران منطقه‌ای برخوردار بوده و این امر در نگرش آمریکا به منزله «تهدید منافع منطقه‌ای» ایالات متحده تلقی می‌شود. ایران در زمره بازیگرانی است که از قابلیت اقتصادی، جمعیتی، ژئوپلیتیکی و انگیزش‌های نهفته راهبردی برخوردار است. قابلیت و توانایی ژئوپلیتیکی ایران همواره به گونه‌ای بوده که مانع نابودی ساخت سیاسی و نظم اجتماعی شده است. شاخص‌های فرهنگی و کنش سیاسی جامعه ایران به گونه‌ای است که هرگاه با «تهدید خارجی» روبرو شوند، در آن شرایط زمینه برای ظهور سطح ارتقاء یافته‌ای از «انسجام اجتماعی و ساختاری» فراهم می‌شود. این امر بخشی از قالب‌های گفتمانی جامعه ایرانی مبتنی بر مفاهیم، زبان، ادراک و کنش اجتماعی بوده که بر سیاستگذاری راهبردی کشورها تأثیرگذار می‌باشد (مصلی‌نژاد، ۱۴۰۴: ۸۴). انسجام بخشی را می‌توان در زمره موضوعات و مؤلفه‌هایی دانست که نقش مؤثری در پایداری ساختار سیاسی و بازتولید قدرت ملی ایران داشته است. در نگرش آمریکا و اسرائیل، ایران در وضعیت «کسری بودجه»، «چالش اقتصادی»، «تضادهای فرهنگی» و «گسست ساختاری» قرار گرفته و هرگاه با چاشنی تهدید خارجی روبرو شود، زمینه برای فعال شدن تضادهای هنجاری، هویتی و ساختاری فراهم می‌شود. آمریکا و اسرائیل در صدد برآمدن تا «مدیریت گسترش تضادهای هویتی» را به انجام رسانده و از آن به عنوان مقدمه‌ای برای گسترش تضادهای نوظهور استفاده نمایند. هرگاه جنگ به موازات چالش‌های هویتی و سیاسی در کشوری ایجاد شود، بخشی از چالش‌های بدخیم در سیاستگذاری کشورها محسوب می‌شود (هت، ۱۴۰۴: ۶۵). بسیاری از کشورهای منطقه‌ای در تاریخ سیاسی و راهبردی خود عموماً با تراژدی تضادهای هویتی روبرو بوده‌اند که از سوی کشورهای جهان غرب، منجر به تشدید تضادهای سیاسی و حتی رویارویی گروه‌های اجتماعی با ساخت قدرت حکومتی شده است. چنین ادراکی زمینه لازم برای مدیریت تغییر سیاسی و حکومتی در ایران انقلابی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. در نگرش سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل، هر گونه تحول در ابزارهای صنعتی، شکل‌بندی‌های تکنولوژیک و قواعد کنش هنجاری گروه‌های اجتماعی تأثیر قابل توجهی بر فعال‌سازی تضادهای هویتی و گسست اجتماعی کشور هدف به جا می‌گذارد (رادوانوفسکی و مک دوگال، ۱۴۰۳: ۶۴).

تأثیر جنگ بر سیاست تغییر رژیم در ایران

تاریخ روابط بین‌الملل بیانگر این واقعیت است که «انقلاب‌های سیاسی و جنگ‌ها» نقش مؤثری در تغییر معادله قدرت داشته است. انقلاب فرانسه تأثیر خود را بر موازنه قدرت منطقه‌ای کشورهای اروپایی به جا گذاشت؛ به همان گونه‌ای که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، زمینه برای شکل‌گیری انقلاب‌های سیاسی و شورش‌های اجتماعی در بسیاری از کشورهای اروپایی به وجود آمد. جنگ و انقلاب را می‌توان در زمره نشانه‌ها و شاخص‌های بنیادین منازعه ژئوپلیتیکی دانست (Kazianis, 2026: 65). اجرای هرگونه سیاست راهبردی در عرصه نظام جهانی نیازمند بهره‌گیری از دوران‌های تاریخی و فرآیندی است که شرایط لازم برای تحقق اهداف را فراهم می‌سازد. تمامی رؤسای جمهور آمریکا «سیاست مهار و محدودسازی» قدرت ایران را در دستور کار قرار دادند. هر یک از آنان، راهبرد و ابزارهای خاصی را برای نیل به اهداف سیاسی به کار گرفته‌اند. دونالد ترامپ همواره بر ضرورت کاربرد قدرت نظامی، ائتلاف با اسرائیل و امنیتی‌سازی منازعه با ایران جهت دستیابی به هدف یعنی تغییر رژیم سیاسی ایران تأکید داشته است. چالش‌های اقتصادی و امنیتی ایران در سومین دهه قرن ۲۱ به گونه تدریجی افزایش یافت و این امر آثار خود را در انگاره و تفکر راهبردی ترامپ برای رویارویی با نظام سیاسی ایران به جا گذاشت. سیاست امنیتی ترامپ در برابر ایران طبعاً آثار و

پیامدهای خاص خود را دارا می‌باشد. تاریخ روابط بین‌الملل بیانگر این واقعیت است که هرگونه جنگ و منازعه خشونت‌آمیز، آثار و پیامدهای متنوعی برای اقتصاد، سیاست و امنیت کشورهای مختلف به همراه دارد.

مقاومت نامتقارن ایران در برابر تهاجم نظامی امریکا و اسرائیل

ایران، کشورهای منطقه‌ای حوزه خلیج فارس و اقتصاد بین‌الملل انرژی در روند جنگ ترامپ علیه ایران، هزینه‌های متنوعی را پرداخت نمودند. جنگ‌های منطقه‌ای همانند انقلاب‌های سیاسی دارای ابعاد پرمخاطره انتشار و گسترش می‌باشند. جنگ امریکا علیه ایران چالش‌های اقتصادی و راهبردی بسیاری از کشورها را افزایش داده و این امر منجر به واکنش و اعتراض گروه‌های متنوع اجتماعی، اقتصادی و حزبی نسبت به سیاست امنیتی دونالد ترامپ و جنگ علیه ایران گردید. توضیح آنکه این‌گونه واکنش‌های اعتراضی هیچگاه مورد توجه دونالد ترامپ و کارگزاران سیاست خارجی و راهبردی امریکا قرار نگرفته است. راهبرد ترامپ معطوف به مقابله پر شدت با ایران انقلابی است که قابلیت اثرگذاری بر منافع منطقه‌ای امریکا دارد (Lett, 2026: 95). امریکا و اسرائیل در دوره دوم ریاست جمهوری دونالد ترامپ به این جمع‌بندی رسیدند که سیاست مهار و محدودسازی ایران به نتیجه و مطلوبیت لازم منجر نشده و می‌بایست از سازوکارهای پر شدت و خشونت‌آمیز علیه ایران استفاده شود. «توسیدید» در کتاب «تاریخ جنگ‌های پلویونزی» به این موضوع اشاره دارد که هرگاه کشوری به قدرت مازاد منطقه‌ای و تاکتیکی دست یابد، زمینه برای واکنش نظامی قدرت‌های مسلط در جهت مقابله و محدودسازی کشور در حال ظهور فراهم خواهد شد.

ابهام امنیتی و چالش در هژمونی منطقه‌ای امریکا

دونالد ترامپ همواره تلاش داشته تا موقعیت و جایگاه امریکا در سیاست جهانی را ارتقاء دهد. ترامپ کاربرد قدرت نظامی را برای حل و فصل چالش‌های امنیتی به‌عنوان امری مفید، ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌داند. تحقق چنین اهدافی در مناطق بحران‌زده می‌تواند محدودیت‌هایی را برای بازیگری که در صدد هژمونی منطقه‌ای است، به وجود آورد. ترامپ در گام نخستین اجرای سیاست تغییر رژیم و الگوی رفتاری ایران در صدد برآمد تا معادله جنگ را بر اساس حذف فرماندهان و رهبران سیاسی کشور ساماندهی نماید. جنگ علیه ایران منجر به سرعت یافتن تحولات ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای شده و این امر واقعیت‌های جدیدی را در شکل‌بندی‌های سیاسی و امنیت بین‌الملل ایجاد نموده است. جنگ علیه ایران در نگرش گروه‌های انتقادی امریکا، بخشی از «زلزله ژئوپلیتیکی» در نظر گرفته می‌شود که تبعات آن برای سال‌ها ادامه خواهد داشت. این امر آثار جهانی و منطقه‌ای خود را به لحاظ تخریب صنایع، قابلیت‌های دفاعی و آینده سیاسی کشورها به‌جا گذاشته است. «آزر گات» (گات، ۱۴۰۴: ۴۵). دونالد ترامپ در صدد بود تا با جنگ جنگ‌های منطقه‌ای در حوزه‌های ژئوپلیتیکی را مورد بررسی قرار می‌دهد (گات، ۱۴۰۴: ۴۵). دونالد ترامپ در صدد بود تا با جنگ علیه ایران، زمینه هژمونی منطقه‌ای امریکا را فراهم آورد. در این فرآیند، اسرائیل نقش متحد منطقه‌ای امریکا را عهده‌دار می‌شد. رهبران سیاسی امریکا و اسرائیل بر این اعتقاد بودند که ایران در محیط منطقه‌ای به قدرت مازاد ژئوپلیتیکی نایل شده و این امر تحقق هژمونی امریکا و سیاست خشونت بدون چالش اسرائیل را با محدودیت‌های منطقه‌ای روبرو می‌سازد. بر اساس چنین انگاره‌ای بود که سیاست جنگ علیه ایران را به‌عنوان ابزاری برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای و محدودسازی قابلیت‌های تاکتیکی ایران در دستور کار قرار دادند. آنچه به‌عنوان تصمیمات و اولویت‌ها معرفی می‌شود، بازتاب تصمیمات حکومت و نظام سیاسی به‌عنوان مرجع سیاستگذاری است (مصطفی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۶۵). هژمونی منطقه‌ای در شرایطی شکل می‌گیرد که واحدهای سیاسی از قابلیت لازم برای یکپارچه‌سازی الگوی رفتاری کشورهای منطقه‌ای بهره‌مند شوند. مقابله با ایران از طریق سازوکارها و ابزارهای نظامی، چالش‌های امنیت منطقه‌ای امریکا را افزایش بیشتری داد. کشوری قادر خواهد بود تا اهداف خود برای هژمونی منطقه‌ای را تحقق بخشد که کنش سیاسی و امنیتی خود را از طریق سازوکارهای مسالمت‌آمیز پیگیری نماید. مدیریت جنگ و صلح را می‌توان از جمله ابزارهایی دانست که زمینه تحقق هژمونی منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. دونالد ترامپ در برخورد با ایران

صرفاً بر ابزارها و انگیزش‌های کنش نظامی تأکید داشته و این امر چالش‌های بیشتر و فراگیرتری را برای ایالات متحده و بسیاری از بازیگران منطقه‌ای ایجاد نموده است.

افزایش چالش‌های ساختاری ترامپ در جنگ با ایران

قدرت‌های بزرگ در جنگ‌های منطقه‌ای می‌بایست «دکترین موازنه» و «همکاری‌های چندجانبه» را در دستور کار قرار دهند. دونالد ترامپ برای تحقق اهداف خود در ارتباط با ایران هیچ تمایلی به سنجش پیامدهای جنگ بر امنیت منطقه‌ای نشان نداد. انگاره و تفکر راهبردی ترامپ در برخورد با ایران و بسیاری دیگر از کشورهای منطقه‌ای معطوف به «یکجانبه‌گرایی» و «جنگ پیشدستانه» بوده است. تحقق چنین اهدافی در مقابله با ایران که در زمره کشورهای منطقه‌ای محسوب می‌شود، کاری دشوار و پرمخاطره می‌باشد. هرگاه بازیگران راهبرد مناسب در منازعات منطقه‌ای را مورد استفاده قرار ندهند، طبیعی است که با چالش‌های جدیدی روبرو خواهند شد. جنگ به همان گونه‌ای که می‌تواند برای قدرت‌های بزرگ زمینه جهش ژئوپلیتیکی را به وجود آورد، مخاطرات و محدودیت‌هایی را نیز برای آنان ایجاد خواهد کرد. در ساختار سیاسی امریکا، گروه‌های متنوعی وجود دارند که جنگ را به‌عنوان آخرین گزینه کنش سیاسی امریکا دانسته و هرگونه خشونت، منازعه و جنگ را به‌عنوان چالشی پرمخاطره برای آینده امنیت ملی کشور تلقی می‌کنند. دموکرات‌ها در زمره گروه‌هایی محسوب می‌شوند که از اراده و قابلیت لازم برای اثربخشی انتقادی در حوزه کنش سیاسی و راهبردی امریکا برخوردار می‌باشند. این گروه از اپوزیسیون درون ساختاری را می‌توان نیروی مؤثری برای محدودسازی قدرت دونالد ترامپ و جنگ در حوزه‌های مختلف جغرافیایی دانست. جنگ علیه ایران با واکنش نامتقارن ایران روبرو شده است. امریکا در روزهای نخستین جنگ با ۳۸۰ زخمی و ۱۳ کشته مواجه شد که این امر مورد انتقاد بسیاری از رسانه‌ها و جریان‌های سیاسی رقیب در امریکا قرار گرفت. گروه‌های اپوزیسیون بر این اعتقادند که سیاست ترامپ با ضرورت‌های «جنگ اجتناب‌ناپذیر» و «جنگ گزینشی» هماهنگی ندارد. اگر رهبران سیاسی هرگونه جنگ و منازعه‌ای را بدون آثار و پیامدهای آن در دستور کار قرار دهند، طبعاً با چالش‌های امنیتی بیشتر روبرو می‌شوند (Kasapoglu, 2026: 18).

چالش‌های اقتصادی جنگ در جامعه و نظم سیاسی امریکا

خلیج فارس در زمره حوزه‌های جغرافیایی است که برای اقتصاد و امنیت بین‌الملل دارای اهمیت و مطلوبیت حیاتی است. همواره در سند ملی امریکا این موضوع مورد توجه و تأکید قرار گرفته که «خلیج فارس در حوزه منافع حیاتی امریکا» واقع شده است. کشورهای منطقه‌ای عموماً سیاست‌های امنیتی، راهبردی و اقتصادی خود را با انگاره ترامپ هماهنگ می‌سازند. نشانه‌هایی از «دولت دست‌نشانده» و «راهبرد دنباله‌روی» را می‌توان در سیاست و الگوی رفتاری کشورهای منطقه نسبت به امریکا مشاهده نمود. در تفکر دونالد ترامپ و انگاره‌های مطرح شده سیاست امنیتی امریکا در سال‌های مختلف، از ایران به‌عنوان «اصلی‌ترین تهدید امنیت ملی امریکا، متحدین و شرکای راهبردی ایالات متحده» نام برده شده است. کشورهای منطقه خلیج فارس عموماً پایگاه‌های نظامی و امنیتی را در اختیار ایالات متحده قرار داده و این امر مزیت نسبی امریکا در کنش تاکتیکی علیه ایران را افزایش می‌دهد. بنابراین هرگونه جنگ منطقه‌ای علیه ایران، آثار و پیامدهای خود را در حوزه جغرافیای همجوار منعکس می‌سازد (Nasr, & Bajoghli, 2026: 45).

پیامدهای جنگ بر اهداف منطقه‌ای و راهبردی امریکا

جنگ‌های منطقه‌ای علیه انقلاب‌های سیاسی دارای آثار و پیامدهای پرمخاطره می‌باشد. رویارویی با انقلاب‌های سیاسی کاری دشوار بوده، زیرا هر انقلاب قادر خواهد بود تا توانایی‌های بیشتری برای ساختار سیاسی به وجود آورد. انقلاب‌های اجتماعی

انگیزش‌های نهفته یک کشور و ملت را بر اساس ایدئولوژی سیاسی بازتولید می‌کند. انقلاب ایران واکنشی نسبت به توسعه قدرت سیاسی و امنیتی آمریکا در برخورد با کشورهای منطقه‌ای از جمله ایران بوده و این امر با عکس‌العمل فراگیر گروه‌های اجتماعی ایران روبرو شد. نادیده گرفتن عناصر اجتماعی و ساختاری طبعاً اهداف راهبردی کشورهای مداخله‌گر از جمله آمریکا را با چالش‌های امنیتی روبرو می‌سازد. دونالد ترامپ در شرایط پس از جنگ از انگاره‌ها و ادبیات کاملاً در هم ریخته و تغییر‌یابنده بهره گرفته و قالب‌های مفهومی متفاوتی را در رابطه با ساخت اجتماعی، نظام سیاسی و رهبران حوزه بوروکراتیک ایران به کار می‌گیرد. روندهای سیاسی و راهبردی ترامپ در جنگ با ایران بیانگر این واقعیت است که آمریکا از قواعد کنش راهبردی و ژئوپلیتیکی بهره نگرفته و صرفاً تلاش دارد تا انگاره‌های هیستریک گروه‌های تهاجمی داخل آمریکا و اسرائیل را محور اصلی کنش سیاسی خود قرار دهد.

گسترش جنگ منطقه‌ای و چالش‌های مرکب امنیتی

روند شکل‌گیری و گسترش جنگ‌ها در نگرش «مورگنتاو» تابعی از سیاست موازنه قدرت است. مورگنتاو در مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که همواره گزینه‌های دیگری به جای جنگ وجود داشته، اما تصمیم‌گیران و زمامداران تمایلی به هماهنگ‌سازی خود با ضرورت‌های صلح‌سازی و مصالحه نداشته‌اند. جنگ دونالد ترامپ علیه ایران، زمینه شکل‌گیری چالش‌های امنیتی پرمخاطره و فراگیر علیه ایران، نظم منطقه‌ای و اقتصاد جهانی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در چنین شرایطی طبیعی است که نشانه‌هایی از «چالش‌های مرکب امنیتی» برای آمریکا و بسیاری از کشورهای منطقه‌ای به وجود آید (Kupchan, 2026: 35). ساخت اجتماعی ایران عموماً آمریکا را نمادی از بازیگر مداخله‌گر دانسته که همواره تلاش داشته تا چالش‌ها و محدودیت‌هایی را علیه اقتدار سیاسی و راهبردی جمهوری اسلامی به وجود آورد. آمریکا در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی تلاش نمود تا حوزه قدرت سیاسی خود در ایران را گسترش داده و از این طریق به مازاد ژئوپلیتیکی مؤثری در نظم منطقه‌ای دست یابد. جنگ علیه ایران انقلابی بر اساس اهداف ژئوپلیتیکی شکل گرفته و ترامپ تمایلی به سنجش مؤلفه انقلاب، مقاومت و جنگ نامتقارن در ایران نداشت. جنگ ترامپ و نتانیاهو علیه ایران دارای پیامدهای پرمخاطره و هزینه‌ساز در ساختار اقتصاد جهانی، نظم منطقه‌ای و ساخت سیاسی ایران بوده است. راهبرد ترامپ در جنگ علیه ایران با سیاست‌های عمومی آمریکا در دو دهه گذشته تفاوت بسیاری داشته و به همین دلیل نتوانست به نتیجه مطلوب منجر شود. بحران امنیتی خلیج فارس در ماه‌های فوریه، مارس و آوریل ۲۰۲۶، چالش‌های فراگیر برای اقتصاد جهانی و امنیت کشورهای منطقه‌ای به وجود آورد. ایران در صدد بود تا زمینه حل و فصل مسائل از طریق دیپلماسی را فراهم آورد، اما در دو مرحله تاریخی یعنی در ژوئن ۲۰۲۵ و فوریه ۲۰۲۶ گرفتار جنگ شد. دونالد ترامپ بر این اعتقاد بود که جنگ علیه ایران به پیروزی سریع برای آمریکا و اسرائیل منجر می‌شود. در فرآیند جنگ نه تنها آمریکا به «پیروزی مطلق» نایل نشد، بلکه با چالش‌های امنیتی از جمله گسترش جنگ به حوزه منطقه‌ای و اثربخشی آن در اقتصاد بین‌الملل روبرو شد. هر جنگ و منازعه منطقه‌ای دارای آثار و پیامدهای پسینی بوده و می‌تواند اقتصاد سیاسی بسیاری از کشورهای منطقه از جمله ایران را با چالش امنیتی مواجه سازد؛ چالش‌هایی که ترمیم آن در کوتاه مدت امکان‌پذیر نبوده و هزینه‌های زیادی را برای کشورهای منطقه‌ای ایجاد می‌کند (Ortay, 2026: 74). هرگاه کشوری از پایگاه‌های نظامی خود کنش امنیتی و عملیاتی علیه سایر بازیگران به انجام رساند، طرف مقابل بر اساس منشور ملل متحد می‌تواند از سازوکارهای «دفاع مشروع» و «اقدام متقابل» علیه بازیگر مهاجم و متحدین آن بهره گیرد. با توجه به چنین نشانه‌ها و شرایطی، سیاست نظامی و کنش عملیاتی ترامپ علیه ایران نه تنها چالش‌هایی را برای اقتصاد سیاسی، امنیت اجتماعی و انهدام ساختاری ایران به وجود آورد، بلکه این امر آثار و پیامدهای خاص خود را در محیط منطقه‌ای و اقتصاد بین‌المللی انرژی به جا گذاشت.

افزایش قیمت نفت و چالش در اقتصاد جهانی

هرگاه جنگ و اقدامات پر دامنه علیه کشوری منطقه‌ای همانند ایران شکل گیرد، طبیعی است که در چنین شرایطی، آن کشور از تمامی قابلیت‌های ابزاری، ژئوپلیتیکی و راهبردی خود برای مقابله با تهدیدات بهره می‌گیرد. جنگ علیه کشوری منطقه‌ای به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر، زمینه‌ی شکل‌گیری مقاومت و اقدامات تلافی‌جویانه‌ی متوازن را در دستور کار نظام سیاسی قرار می‌دهد. کنش متقابل ایران در برابر سیاست تهاجمی امریکا و اسرائیل، آثار پر دامنه در اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی داشته است (Rose, 2026: 15). جنگ امریکا و اسرائیل علیه ایران با اقدام متقابل روبرو شد. از آنجایی که امریکا منابع و سرمایه‌های ایران را هدف قرار داده بود، جمهوری اسلامی نیز در صدد برآمد تا پایگاه‌های نظامی و مجموعه‌هایی که در اقتصاد سیاسی جهانی تأثیرگذار هستند را در اقدام متقابل هدف قرار دهد. اقدامات واکنشی ایران، بازار جهانی انرژی را تحت تأثیر قرار داده و با نشانه‌هایی از بحران روبرو نمود. بحران در روند جنگ‌های منطقه‌ای دارای آثار و پیامدهای پرمخاطره‌ی سیاسی، امنیتی، اقتصادی و راهبردی است. کنش متقابل ایران و انجام عملیات علیه تأسیسات اقتصادی، پایگاه‌ها و نهادهای راهبردی امریکا و اسرائیل منجر به افزایش قیمت انرژی، چالش حمل و نقل، کاهش اعتماد برای سرمایه‌گذاری و تخریب برخی از مراکز مربوط به صنایع انرژی گردید. ایران در روند جنگ دونالد ترامپ تلاش نمود تا سیاست «کنش متقابل نامتقارن» را در دستور کار قرار دهد. چنین انگاره‌ای به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر به مفهوم بهره‌گیری از اقدام متقابل برای گسترش هزینه‌ها و چالش‌های امنیتی جنگ تهاجمی ترامپ علیه ایران می‌باشد. جنگ هویتی و موجودیتی ترامپ علیه ایران نه تنها اقتصاد منطقه‌ای و بین‌الملل را با چالش‌های امنیتی روبرو ساخت، بلکه پیامدهای این امر را می‌توان در اقتصاد سیاسی و زندگی اجتماعی بسیاری از گروه‌های شهروندی امریکا نیز مورد توجه قرار داد. در روند جنگ امریکا علیه ایران، قیمت بنزین در بسیاری از شهرهای امریکا به میزان قابل توجهی افزایش پیدا کرد. افزایش قیمت بنزین و انرژی منجر به ظهور چالش‌های محدود اجتماعی گردیده و مورد انتقاد بسیاری از اعضای دموکرات کنگره امریکا شده است. نکته‌ی جالب توجه آن است که دونالد ترامپ از این موضوع که منجر به چالش‌هایی در اقتصاد انرژی بسیاری از کشورها از جمله امریکا گردیده، نه تنها ناراضی به نظر نمی‌رسید، بلکه صراحتاً بیان داشت که جنگ و تورم منجر به رشد اقتصادی کشورها می‌شود. جنگ، بحران اقتصادی و رهیافت مرکانتیلیستی دونالد ترامپ تأثیر خود را به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر در سیاست، اقتصاد و شکل‌بندی‌های راهبردی امریکا و اقتصاد جهانی به جا گذاشته است (Gordon & Lissner, 2026:145).

بازتولید هویت مقاومت و موازنه قدرت منطقه‌ای ایران

دونالد ترامپ در جنگ علیه ایران، سیاست کنش تهاجمی با ضریب تخریبی بالا را در دستور کار قرار داد. جنگ علیه ایران آثار و پیامدهای متناقضی را به جا گذاشته است؛ از یکسو منجر به تخریب صنایع فولاد و پتروشیمی گردیده و از سوی دیگر، ضریب اثربخشی سیاسی و منطقه‌ای ایران را افزایش داده است. این امر نشان می‌دهد که هرگونه سیاست تغییر رژیم نیازمند مدیریت کنش اجتماعی و سیاسی در کشور هدف می‌باشد. سیاست تغییر رژیم مورد نظر ترامپ و نتایج آن به این دلیل با موفقیت همراه نشد که پیوند همه‌جانبه‌ای با شکل‌بندی قدرت سیاسی و اجتماعی در ایران و محیط منطقه‌ای داشته است. جبهه مقاومت تأثیر خود را در معادله قدرت و الگوی کنش تاکتیکی و عملیاتی محیط پیرامونی به جا گذاشت. حوزه جغرافیایی و ژئوپلیتیکی جبهه مقاومت، قابلیت ایران برای کنش دفاعی در برابر عملیات تهاجمی امریکا و اسرائیل را افزایش داد. اگرچه بسیاری از کشورها تلاش دارند تا زمینه خلع سلاح حزب‌الله لبنان و جبهه مقاومت را فراهم آورند، اما میزان اثربخشی آنان در فضای سیاست منطقه‌ای و دوران جنگ به میزان قابل توجهی افزایش یافت. شکل‌گیری چنین فرآیندی را می‌توان گامی مؤثر در بازتولید جبهه مقاومت دانست. روند قدرت‌یابی ایران مبتنی بر پیوند مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی با ابزارهای تاکتیکی بوده است. برخی از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که هرگونه مقابله با ایران نیازمند آن است که حوزه‌های قدرت پیرامونی جمهوری اسلامی در خاورمیانه کنترل و محدود

شود. نقش‌یابی جبهه مقاومت، قابلیت ایران برای کنش چندجانبه و نامتقارن منطقه‌ای را امکان‌پذیر ساخت. بهره‌گیری از چنین قابلیت‌هایی، میزان توانایی ایران برای کنترل تنگه هرمز را افزایش داد. این امر بخشی از معادله قدرت جمهوری اسلامی در حمایت از جبهه مقاومت و بهینه‌سازی امنیت ملی در محیط پیرامونی محسوب می‌شود. قابلیت‌های ابزاری ایران نیز قدرت نامتقارنی را به وجود آورد که تأثیر خود را در حمل و نقل دریایی به ویژه معادله انتقال انرژی در مقیاس جهانی به‌جا گذاشت. در چنین شرایطی، ایران قادر گردید تا در دوران جنگ و روند دفاع از خود؛ اقدامات متقابل دفاعی را با استفاده از پهباد و موشک به کشورهای منطقه و تأسیسات حساس بازیگران محیط بین‌الملل وارد نماید. جنگ‌های منطقه‌ای آثار سیاسی و پیامدهای ژئوپلیتیکی پرمخاطره‌ای را تجربه می‌کنند. امریکا و اسرائیل در فضای کنش تعارضی با ایران و جبهه مقاومت بوده و در این ارتباط تلاش داشتند تا قابلیت موجودیت این مجموعه را کنترل، محدود و تخریب نمایند. تجربه تاریخی بیانگر این واقعیت است که هرگاه کشورها حوزه قدرت خود در محیط پیرامونی را حفظ و گسترش دهند، با چالش‌های محدودتری در ساخت داخل روبرو می‌شوند. ایران به گونه تدریجی موقعیت تاکتیکی و قدرت نامتقارن خود در محیط منطقه‌ای را ارتقاء داده و این امر منجر به افزایش ضریب جذب گروه‌های اجتماعی کشورهای منطقه‌ای نسبت به آموزه سیاسی و الهام‌بخشی ایران گردید، حتی چین در روند جنگ امریکا از ایران حمایت عملی به انجام نرساند (Bauer, 2026: 93). مازاد قدرت منطقه‌ای ایران به‌عنوان تهدیدی برای کشورهای منطقه‌ای به ویژه اسرائیل محسوب شده و به همین دلیل است که در سال‌های ۲۰۰۳ به بعد، روند مقابله با ایران در دستور کار سیاست خارجی و امنیتی بسیاری از کشورهای منطقه‌ای از جمله عربستان، امارات و اسرائیل واقع گردید. جورج بوش پسر، ایران را در زمره کشورهای محور شرارت قرار داد. تمامی کشورهایی که بوش در سال ۲۰۰۱ از آنان به‌عنوان بازیگران گریز از مرکز یاد می‌کرد، در سال ۲۰۲۶ بسیاری از قابلیت‌های تاکتیکی خود را از دست داده‌اند. امریکا و اسرائیل به این موضوع واقف بودند که قدرت‌یابی ایران، تهدیدات منطقه‌ای برای آنان را افزایش می‌دهد. بر اساس چنین انگاره‌ای بود که افزایش قدرت ایران را به‌عنوان یکی از محورهای اصلی تغییر ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای تلقی نموده و مقابله با ایران منطقه‌ای و چین را در دستور کار قرار دادند. جنگ امریکا علیه ایران دو ضربه راهبردی مهلک به پکن وارد نمود؛ اول آنکه امنیت انرژی را با چالش روبرو کرد و دوم آنکه منجر به چالش‌هایی در شبکه شراکت راهبردی «ابتکار کمربند و جاده» شد (Minghao, 2026: 25). تحول در فناوری دیجیتال، ضریب قدرت ملی ایران در مقایسه با امریکا و متحدینش را کاهش داد. در عصر دیجیتال ماهیت جنگ‌ها و منازعات به طور اساسی تغییر کرده است. درگیری‌ها تنها در میدان‌های نبرد و خطوط جبهه محدود نیست. پلتفرم‌های دیجیتال به ابزار قدرتمند برای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری بین‌المللی تبدیل شده‌اند؛ این تحول ناشی از تلفیق فناوری نوین ارتباطی و هوش مصنوعی است که قابلیت تاکتیکی کشورها را ارتقاء می‌دهد. مدیریت بحران نیز از طریق به‌کارگیری سازوکارهایی است که قادر به تأثیرگذاری بر تصمیمات اقتصادی و راهبردی کشورها می‌شود (اقبال‌ی مهدی‌آبادی، ۱۴۰۴: ۵۵). در روند تغییرات ژئوپلیتیکی مورد نظر ترامپ در خلیج فارس و جنوب غرب آسیا، ضرورت مقابله با ایران موازنه قدرت بازیگران منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داد. جنگ امریکا و اسرائیل در ۲۸ فوریه علیه ایران را می‌توان ادامه جنگ ۱۲ روزه ژوئن ۲۰۲۵ دانست. در این فرآیند، این ابهام وجود دارد که امریکا و اسرائیل کنش تهاجمی خود علیه ایران را به چه میزان ادامه می‌دهند. ابهام دوم آن است که جنگ علیه ایران و جبهه مقاومت چه تأثیری بر ثبات منطقه‌ای، اقتصاد جهانی و چالش‌های راهبردی بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل به‌جا می‌گذارد (Azizi, 2026: 35).

نتیجه‌گیری

دونالد ترامپ همواره تلاش داشته تا معادله و سیاست قدرت در ارتباط با ایران را به گونه تدریجی تغییر دهد. ترامپ بر این اعتقاد بود که سیاست منطقه‌ای ایران هژمونی امریکا را با چالش‌های امنیتی روبرو نموده و این امر می‌تواند آینده سیاسی مبهم و پرمخاطره را برای ایالات متحده و کشورهای جهان غرب به وجود آورد. انگاره فکری ترامپ بر نقش جهانی امریکا به‌عنوان قدرت مسلط در نظم جهانی محسوب می‌شود. ترامپ در صدد برآمد تا معادله قدرت ایران در فضای منطقه‌ای را از طریق منازعات پر

شدت، جنگ و خشونت کنترل و مهار نماید. تحقق این گونه اهداف خصمانه علیه ایران نیازمند به کارگیری قدرت و گسترش چالش های امنیتی بوده است. دونالد ترامپ در دوران های مختلف تاریخی که فاقد مسئولیت اجرایی در ایالات متحده بوده، همواره به این موضوع توجه و اشاره داشته که برای مقابله با ایران باید از جنگ های منطقه ای پر شدت بهره گرفت. برنامه ریزی و ساماندهی جنگ علیه ایران در دورانی حاصل شد که ترامپ و نتانیاهو نقش محوری در ساختار سیاسی کشورهای متبوع خود برخوردار بوده و از این طریق توانستند زمینه به کارگیری الگوهایی از منازعه را فراهم آورند که منجر به کاهش نقش ساختاری و راهبردی ایران شود. راهبرد جنگ علیه ایران در دو مرحله سازماندهی و اجرایی شد. در گام نخستین، اسرائیل و آمریکا توانستند زمینه «هم تکمیلی تاکتیکی» علیه ایران را به وجود آورند. تحقق این راهبرد را می توان در جنگ ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ اسرائیل علیه ایران مشاهده نمود. اسرائیل توانست بسیاری از فرماندهان و سرمایه های راهبردی ایران را هدف قرار دهد. در این مرحله از جنگ، نشانه هایی از ایجاد چالش های امنیتی فراهم شد که ضریب قدرت اجتماعی، اقتصادی و ساختاری جمهوری اسلامی را با چالش های جدی روبرو می ساخت. در روزهای پایانی جنگ، دونالد ترامپ هواپیماهای تاکتیکی B52 آمریکا را علیه تأسیسات هسته ای ایران به کار گرفت. در این شرایط، بخش قابل توجهی از قابلیت های دفاعی و هسته ای ایران کارایی خود را از دست داد. جنگ و تحریم اقتصادی را می توان در زمره نشانه ها و شاخص هایی قرار داد که ضریب انسجام سیاسی و اجتماعی ایران کاهش پیدا کرده و در نتیجه زمینه گسترش اعتراض های پرمخاطره ۱۸ و ۱۹ دی ماه ۱۴۰۴ را اجتناب ناپذیر ساخت. جنگ ۲۰۲۵ به موازات بحران اجتماعی و چالش های اقتصادی را می توان بخشی از واقعیت های در حال گذار دانست که مرحله دوم جنگ ترامپ علیه ایران را در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ رقم زد. هدف اصلی ترامپ در این جنگ را می توان براندازی ساختار سیاسی ایران دانست که با عنوان «تغییر رژیم» شناخته شده است. ترامپ در صدد اجرای «راهبرد جنگ سریع و پر دامنه» بود، درحالی که ایران در زمان محدودی قابلیت های خود را بازتولید نموده و توانست طیف گسترده ای از اهداف تاکتیکی آمریکا در حوزه های پیرامونی را هدف قرار دهد. اگرچه دونالد ترامپ بر ضرورت های «تغییر رژیم» و «جنگ سریع و پر دامنه» علیه ایران تأکید داشت، اما الگوی مبتنی بر مقاومت و کنش نامتقارن مانع تحقق چنین اهدافی شد.

تعارض منافع

متن حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

References

۱. اقبالی مهدی آبادی، مهدی (۱۴۰۴)، «هوش مصنوعی و دیپلماسی دیجیتال: تأثیر شبکه های اجتماعی بر سیاست جهانی و مدیریت بحران ها»، پیشوا: انتشارات پژوهشگران پارسه.
۲. رادوانوفسکی، رابرت و آلن مک دوگال (۱۴۰۳)، «زیر ساخت های حیاتی، امنیت داخلی و آمادگی اضطراری»، ترجمه قاسم انوری و آلاله رنگریز، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. رحیمی، علیرضا (۱۴۰۴)، «تاریخ فلسفه امنیت: از یونان باستان تا دوره نوزایش در اروپا»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. کاستلز، مانوئل (۱۳۹۹)، «گسست: بحران لیبرال دموکراسی»، ترجمه مجتبی قلی پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. گات، آزر (۱۴۰۴)، «آیا جنگ باز خواهد گشت؟»، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. گلاسز، ویلیام (۱۴۰۳)، «تئوری انتخاب»، ترجمه محمد طهماسبی و حمید غلامی، تهران: انتشارات هیتا.
۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۴۰۴)، «قطب بندی و گذار در سیاست بین الملل»، مندرج در جواد ظریف، «جهان پیش رو: گفتارهایی پیرامون نظام جهانی»، تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.
۸. مصلی نژاد، عباس (۱۴۰۲)، «سیاست گذاری اقتصادی: مدل، روش و فرایند»، چاپ هفتم، تهران: انتشارات رخداد نو.
۹. مصلی نژاد، عباس (۱۴۰۲)، «مبانی علم اقتصاد و سیاست»، چاپ دهم، تهران: انتشارات شریف.
۱۰. مصلی نژاد، عباس (۱۴۰۲)، «سیاست گذاری راهبردی در تئوری و عمل»، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. مصلی نژاد، عباس (۱۴۰۲)، «سیاست گذاری راهبردی قدرت های بزرگ و بازیگران منطقه ای»، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. هت، برایان (۱۴۰۴)، «مسائل بدخیم در سیاست عمومی»، ترجمه محمد رضا دادگستر، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

14. Bauer, Alain (2026), "Trump, China and Iran; regional competition", LCI Network News, May 14.
15. England, Andrew & Henry Foy (2026), "Saudi Arabia floats Middle Eastern non-aggression pact with Iran", Financial Times, May 14.
16. Gordon, Philip & Rebecca Lissner, (2026), "The strategic aftershocks of Trump's Iran war; the consequence will be felt long after the fighting ends", Foreign Policy, April 20.
17. Kagan, Robert (2026), "Trump's Endgame is surrender", Atlantic, May 21.
18. Kasapoglu, Can (2026), "The Straite of Hormuz under pressure; Asymmetric Naval war and sings of Elite Fragmentation in Iran", Hudson Institute, April 24.
19. Kazianis, Harry (2026), "America and Iran just spent a night striking each other; the targets they didn't hit tell the real story", National Security Journal, June 10.
20. Kupchan, Charles (2026), "The future of American strategy; between two orders", Council on foreign relations (CFR), May 16.
21. Lett, Dominik (2026), "The Iran war could be a \$ 300 Billion Shock; Driving up mortgage rates and squeezing Wages", CATO Institution, May 14.
22. Minghao, Zhao (2026), "The Iranian conflict and US-China power play", Valdai discussion Club, April 14.
23. Nasr, Vali & Narges Bajoghli (2026), "Iran's new Grand strategy; How a remade Islamic Republic will Reshape the Middle East", Foreign Affairs, June 3.
24. Nephew, Richard (2026), "Let Iran defeat itself; America should end the war but keep up the pressure", Foreign Affairs, May 27.
25. Ortay, Hande (2026), "Israelis operation's inside Iraq, Palestinian Liberation, Genocide, Israel's Abduction, Abu Keshek, Algeria, Knesset Election's, New Age Islam's Selection", Middle East Press, May 11.
26. Rose, Gideon (2026), "Iran as Vietnam, Ukraine as Korea; Similar war end in similar ways", Foreign Affairs, May 20.
27. Yadlin, Amos (2026), "It is about creating the conditions for regime change in Iran", Diplomatic News, March 8.
28. Yaghobiyan, Mona, (2026), "why mowing the Grass will not work in Iran?", Center for strategic and international studies, April 17.